

مداخله کیفری در حوزه خانواده در پرتو مبانی شاخص جرمانگاری^۱

محمدباقر مقدسی^۲

جواد یزدانی^۳

چکیده

علی‌رغم دیدگاه مخالفان، امروزه دیدگاه پذیرش مداخله کیفری در حوزه خانواده در عرصه قانون‌گذاری اجرایی شده است. با این حال، موافقان مداخله کیفری نیز معتقدند اختیار دولت در مداخله محدود است و باید از کیفر به‌عنوان آخرین راهکار استفاده شود. مداخله کیفری که از رهگذر جرم‌انگاری صورت می‌گیرد، موجب تحدید آزادی شهروندان می‌شود؛ فلذا، خلاف اصل بوده، اجرای آن نیازمند توجیه است. در این راستا اصول و مبانی چهارگانه آسیب، پدرسالاری قانونی، اخلاق‌گرایی و کمال‌گرایی، جهت توجیه جرم‌انگاری مطرح شده است. جست‌وجو در قوانین کیفری حوزه خانواده در ایران نشان می‌دهد ردپای این مبانی را در برخی جرم‌انگاری‌ها می‌توان مشاهده کرد. به طور خاص اصل آسیب آثار بیشتری نسبت به سایر مبانی بر قوانین کیفری می‌گذارد و بسیاری از جرم‌انگاری‌های حوزه خانواده متأثر از این اصل است. این مقاله تلاش دارد با استفاده از روش توصیفی و تحلیلی، ضمن بیان مبانی جرم‌انگاری، مصادیق مداخلات کیفری در حوزه خانواده در ایران را بررسی و تحلیل کند. از این‌رو، پس از بیان مقدمه‌ای در خصوص لزوم یا عدم لزوم مداخله کیفری، مبانی جرم‌انگاری بیان می‌شود و مصادیق جرم‌انگاری‌هایی که ذیل هر مبنا قرار می‌گیرد، مطرح می‌گردد.

واژگان کلیدی

خانواده، مبانی جرم‌انگاری، اصل آسیب، مداخله کیفری

۱- تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۷/۵/۲۲؛ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۷/۸/۱

۲- استادیار گروه حقوق دانشگاه بجنورد، خراسان شمالی، ایران (نویسنده مسؤول)

mbmoghadasi@ub.ac.ir

۳- دانش‌آموخته کارشناسی ارشد حقوق جزا و جرم‌شناسی دانشگاه علامه طباطبائی، تهران، ایران

javadyazdani1994@gmail.com

مقدمه

مهیا کردن جامعه برای رسیدن به سرحد مطلوب و افزایش رضایت‌مندی شهروندان از طریق تضمین حقوق و آزادی‌های اساسی آنان، از مهم‌ترین وظایف دولت‌ها است؛ زیرا دولت‌ها فلسفه وجودی خویش را با خدمت به مردم و تأمین نیازهای آنان توجیه می‌کنند (ویلیامز و مک‌شین، ۱۳۹۱، ص ۳۴). از جمله مهم‌ترین نیازهای افراد برای نیک زیستن و تبلور خود در عینیت زندگی، حمایت از آنان در مقابل کسانی است که از طریق اقدامات نابهنجار، آزادی آن‌ها را مورد تجاوز قرار می‌دهند. هم‌چنین، همان‌طور که آزادی افراد مورد احترام است، حفظ نظم عمومی نیز از مهم‌ترین وظایف حکومت است. فرد در اجتماع زندگی می‌کند و با حمایت از حقوق اجتماع، نیازها و کمال خوشبختی افراد هم تأمین می‌شود (حیاتی، ۱۳۸۹، ص ۲۳). از این‌رو در تعارض بین حفظ حرمت افراد و نظم عمومی، دولت باید به مقابله با افراد متعرض بپردازد (هاشمی، ۱۳۸۴، ص ۲۰۰).

خانواده به عنوان کوچک‌ترین و مهم‌ترین عنصر تشکیل دهنده جامعه، که نقش مهمی در سعادت فرد و اجتماع ایفا می‌کند، محیطی است که در آن امکان تجاوز به آزادی افراد و ارتکاب اعمال برهم‌زننده نظم عمومی وجود دارد. این وضعیت، دولت را به تکاپو آورده، در راستای کنترل چنین اقداماتی به اندیشیدن تدابیری جهت حمایت از خانواده و اعضایش وامی‌دارد. خانواده به عنوان واحد اجتماعی بنیادین، اهمیت فراوانی در حفظ ساختار سالم اجتماع دارد؛ به نحوی که وصول انسان به آرمان‌های اخلاقی، با رشد در کانون خانواده‌ای سالم محقق می‌شود. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران از خانواده، به عنوان واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان یاد شده است و در اصل دهم این قانون به سوق دادن تمام قوانین و مقررات مربوط در جهت آسان کردن تشکیل خانواده، پاسداری از قداست آن و استواری روابط خانوادگی بر پایه حقوق و اخلاق اسلامی تأکید شده است. اهمیت فراوان خانواده سبب شده است تا دولت‌ها تدابیری را جهت تحکیم و ثبات آن ببیندیشند. از جمله این تدابیر، استفاده از کیفر و جرم‌انگاری^۱ رفتارهای متعارض با

1- Criminalization

حقوق خانواده و اعضای آن است که به عنوان آخرین راهکار به‌کار می‌رود. باید توجه داشت که خانواده ماهیت ویژه‌ای دارد و بنیان‌های آن بر پایه عشق، عاطفه و اعتماد بنا نهاده شده است و استفاده از کیفر منحصر به زمانی است که سایر امکانات دولت در مقابل رفتارهای علیه خانواده ناتوان باشند. علاوه بر این، تحقق چنین شرایطی نیز برای صدور جواز جرم‌انگاری رفتار افراد کافی نیست؛ زیرا خارج کردن یک رفتار از حیطه انتخاب افراد و تحدید آزادی آن‌ها از طریق جرم‌انگاری، نقض حق آزادی فردی است و چنین فرایندی جز با رعایت اصول پذیرفته شده برای تحدید آزادی افراد میسر نخواهد بود. نظام حقوقی اگر بدون چهارچوب مقبول و تنها بر اساس تمایل، اقدام به مداخله کیفری کند، متحمل انتقادات فراوانی خواهد شد. از این‌رو قانون‌گذاران، مداخلات کیفری را در چهارچوب مبانی جرم‌انگاری توجیه می‌کنند. بنابراین، با توجه به این‌که از طرفی کاهش و حذف رفتارهای تهدیدکننده خانواده و اعضای آن، حمایت شایسته و کافی از رهگذر جرم‌انگاری است و از سوی دیگر محدوده مجاز دخالت قوای دولتی در جرم‌انگاری با لزوم رعایت مبانی جرم‌انگاری تحدید شده است، سؤالی که قلم در راستای یافتن پاسخ آن به حرکت درآورده شده این است که آیا مبانی جرم‌انگاری این امکان را مهیا می‌سازد که دولت‌ها از رهگذر آن مبانی به مداخله کیفری در حوزه خانواده بپردازند؟ آیا نظام حقوقی ایران توانسته است حقوق خانواده را با حربه کیفر نظم ببخشد، بدون این‌که مبانی جرم‌انگاری را نقض کرده باشد؟ در این نگارش سعی خواهد شد تا با تحلیل جرایم علیه خانواده و انطباق آن با مبانی جرم‌انگاری، به سؤالات مطرح پاسخ دهیم. لازم به ذکر است که دغدغه نگارندگان متفاوت از سایر نویسندگانی است که تاکنون تمام توجه خویش را به بررسی مواد قانونی جرایم علیه خانواده منعطف کرده‌اند؛ بدون این‌که به عملکرد قانون‌گذار در راستای رعایت مبانی جرم‌انگاری در زمینه مداخله کیفری در حقوق خانواده توجه نمایند. در این نگارش، نگارندان پس از بیان مقدمه‌ای در خصوص ادله موافقان و مخالفان مداخله کیفری در حوزه خانواده، مهم‌ترین مبانی جرم‌انگاری بیان و بر اساس این مبانی، جلوه‌های جرم‌انگاری‌های صورت گرفته در حوزه خانواده از قوانین کیفری ایران استخراج و تحلیل گردیده است.

مفهوم‌شناسی مصطلحات

۱- جرم‌انگاری

اصطلاح جرم‌انگاری از دو کلمه «جرم» و «انگاری» تشکیل شده که مصدر آن انگاشتن و به معنی تصور، گمان، پندار و فرض است (عمید، ۱۳۸۱، ص ۱۶۳) در مجموع منظور از جرم‌انگاری تلقی کردن عمل در رفتارهایی تحت عنوان اعمال مجرمانه در نقطه شروع است (محمودی جانکی، ۱۳۸۳، ص ۲) به طور کلی در حقوق کیفری جرم‌انگاری به فرایندی گفته می‌شود که در آن دولت به جهت وجود برخی ضرورت‌ها، رفتاری را ممنوع یا انجام آن را ضروری می‌سازد و در جهت مقابله با ناقضان رفتارهای ممنوعه به واکنش‌های کیفری و در رأس آن‌ها به مجازات متوسل می‌شود (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۰، ص ۹۰).

۲- مداخله کیفری

مداخله در لغت به معنی «داخل شدن در امری یا در کار کسی» آمده است. (عمید، ۱۳۸۱، ص ۱۴۶) با قرار گرفتن این واژه در کنار کیفر، می‌توان گفت مداخله کیفری، دخالت بر برخی امور با ضمانت اجرای کیفری است. در اصطلاح حقوق کیفری مداخله کیفری به معنای بازداشتن قهری افراد جامعه از آنچه دوست دارند انجام دهند و وادار کردن قهری آن‌ها به انجام آنچه دوست ندارند، است. استفاده از کیفر در این نوع از مداخله موجب شده است تا مداخله کیفری در مقایسه با سایر مداخله‌های دولتی پیامدهای شدیدتر و جدی‌تری داشته باشد (محمودی جانکی و روستایی، ۱۳۹۲، ص ۳۶).

مداخله کیفری در حوزه خانواده؛ آری یا خیر؟

حفظ نظم و عدم تجاوز به آزادی افراد از جمله مهم‌ترین نیازهایی است که برای زیست مطلوب لازم است. دولت‌ها که فلسفه وجودی خویش را با تأمین حقوق انسان توجیه کرده و کمک به نیک زیستن مردم را از اهداف اصلی خود می‌دانند، نقش مثبتی در تحقق این مهم ایفا می‌کنند. از این‌رو، دولت‌ها در راستای کنترل اجتماعی و مبارزه با انواع ناهنجاری‌ها و برای حفظ نظم و حمایت از آزادی افراد، در کنار سیاست‌های پیشگیرانه تلاش می‌کنند از

طریق اقدامات واکنشی در قبال نقض ناهنجاری‌های مورد پذیرش خود، واکنش نشان دهند. از جمله شیوه‌هایی که برای کنترل اجتماعی به عنوان آخرین چاره مطرح می‌باشد، اعمال مجازات بر ناقضان هنجار است (اینز، ۱۳۹۶، ص ۱۵۳). در واقع، دولت طی فرایندی، رفتار جدیدی را که در تعارض با حقوق و آزادی‌های افراد و برهم‌زننده نظم عمومی است، مشمول قانون کیفری قرار داده، مستوجب مجازات می‌داند. چنین فرایندی را که منجر به کنار گذاشتن رفتار مورد کیفر قرار گرفته از حیطه انتخاب افراد می‌شود، جرم‌انگاری می‌نامند. جرم‌انگاری فرایندی است که به موجب آن، دولت رفتاری را ممنوع یا انجام آن را ضروری می‌سازد و در قبال نقض آن به واکنش‌های کیفری و در رأس آن‌ها به مجازات متوسل می‌شود. جرم‌انگاری شدیدترین مداخله در قلمرو آزادی‌های شخصی محسوب می‌شود و متضمن محدودیت‌ها، گرفتاری‌ها و هزینه‌هایی بیش از سایر مداخله‌های حکومتی است (نجفی ابرندآبادی و هاشم بیکی، ۱۳۹۰، ص ۹۰). در فرایند جرم‌انگاری، رفتارهای جدیدی مشمول قانون جزا قرار می‌گیرند که ثمره آن اضافه شدن یک عنوان به عناوین کیفری موجود است. به این ترتیب، دولت به نمایندگی از جامعه، ارزش‌های مورد حمایت خود را اعلام می‌کند و به آگاهی اعضای جامعه می‌رساند که مقابله با آن‌ها، تا چه حد نامطلوب است (نوبهار، ۱۳۸۷، ص ۳۴۱).

یکی از حوزه‌هایی که در بسیاری از کشورها مورد توجه قانون‌گذاران قرار گرفته، خانواده است. نقش مهمی که خانواده در سعادت فرد و اجتماع ایفا می‌کند، باعث شده تا چاره‌اندیشی درباره نفوذ آسیب‌ها و انحرافات اجتماعی به این نهاد بنیادین ضرورت یابد. خانواده به عنوان کوچک‌ترین واحد اجتماعی و در عین حال هسته اصلی جامعه، کانون مقدسی است که بر عالی‌ترین عواطف مبتنا یافته است. این نهاد اجتماعی مانند سایر بخش‌های جامعه پیوسته با تهدیدهایی مواجه بوده است. از این رو، قرار گرفتن آن در سایه حمایت‌های شایسته و سنجیده قانونی، ضرورتی انکارناپذیر است. نقش بسیار مهمی که این نهاد در روابط اجتماعی اشخاص، تعلیم و تربیت فرزندان و پیشرفت و آبادانی کشور ایفا می‌کند، موجب شده تا نظام‌های حقوقی با وضع مقررات و پیش‌بینی ضمانت اجراهای مدنی و کیفری به حمایت از خانواده و ارزش‌های آن بپردازد. باید توجه داشت که حمایت

از حوزه خانواده و ارزش‌های آن با عنایت به ماهیت ویژه‌ای که دارد، به هر شکلی ممکن نیست و نمی‌توان به بهانه حمایت از خانواده به هرگونه مداخله‌ای اقدام کرد؛ بلکه چون روابط خانواده و بنیان‌های آن بر پایه عاطفه و اعتماد استوار است و همچنین با توجه به خصوصی بودن روابط و حریم آن، در زمان انتخاب تدابیر حمایتی باید دقیق‌تر و عمیق‌تر اقدام کرد. حقوق خانواده حقوقی است که در آن باید به ندرت از ضمانت‌های کیفری استفاده کرد. اگر در سایر بخش‌های حقوق، استفاده از ضمانت‌های کیفری با قید ضرورت توجیه می‌شود و مجازات به عنوان آخرین حربه به کار می‌رود، این امر در حقوق خانواده با شدت بیشتری کرد پیدا می‌کند. حمایت کیفری از ارزش‌ها باید همیشه در آخرین مرحله صورت پذیرد. به‌ویژه در حقوقی همانند حقوق خانواده که ایجاد و دوام آن بر عشق و عاطفه مبتنی است. اخلاق اصل حاکم بر نهاد خانواده است و حقوق کیفری جایگاه فرعی در آن دارد (نوبهار، ۱۳۹۰، ص ۹۴). انگیزه تشکیل چنین نهادی نیاز طبیعی، شوق همدلی، ذوق همدمی، گریز از انزوا، میل به بقا و ابدیت بخشیدن به هستی خود است (کی‌نیا، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۷۵۵). کارکرد چنین نهادی محبت و آرامشی است که اعضای آن از برقراری توافق همدلانه پدید می‌آورند، بی‌آن‌که چیزی جز اخلاق و عشق آن‌ها را مجبور کرده باشد (اسدی، ۱۳۹۲، ص ۵۶). دیگر ویژگی حاکم بر کانون خانواده که دخالت کیفری در آن را به تردید وامی‌دارد، صبغه خصوصی آن است. وجود چنین خصوصیتی، موجب مصونیت خانواده از مداخله کیفری شده است. در نتیجه، با توجه به این‌که بسیاری از روابط میان اعضا، به‌ویژه رابطه زوجین پنهانی و به صورت خصوصی است، مداخله کیفری در چنین حوزه‌ای ایراداتی خواهد داشت؛ زیرا، حفظ چنین نهادی با زور و اجبار متصور نیست. توسل به زور و بهره‌گیری از کیفر، کانون مبتنی بر محبت را به محیط مملو از تنفر تبدیل می‌کند که در آن هیچ یک از اعضا قادر به ایفای نقش طبیعی خود نخواهند بود. استفاده از ضمانت‌های کیفری در محیط خانواده می‌تواند حس تنفر، کینه و انتقام را در اعضای آن تشدید کند و نتیجه‌ای جز نابودی کانون خانواده نداشته باشد.

بنابراین، کانون خانواده از ویژگی‌هایی برخوردار است که ایجاد و بقای آن با الزام و اجبار کیفری سنخیت ندارد. به عبارت دیگر، اصل اولیه، راه نیافتن ضمانت‌های کیفری به

این نهاد است. با این همه، مواردی وجود دارد که بنا به ضرورت باید با عدول از چنین اصولی در راستای صیانت از جایگاه خانواده و نیز پاسداری از قواعد حاکم بر آن به جرم‌انگاری برخی رفتارها متوسل شد. برقراری نظم جامعه و حفظ حقوق اعضای خانواده، می‌تواند دلایلی برای توجیه مداخله کیفری در حوزه خانواده باشد (اسدی، ۱۳۹۲، ص ۷۶۷). ضرورت نفی ستم، حفظ کرامت و شرافت انسان‌ها، جلوگیری از هرج و مرج، پاسداری از بنیان خانواده نیز دلایل دیگری است که در درون دو دلیل اولیه نهفته است. به عنوان نمونه، رابطه والدین و فرزندان و زوجین نسبت به یکدیگر بر پایه محبت بنا شده و حوزه حریم خصوصی محسوب می‌شود، اما اگر پدری به بهانه تربیت، طفل را در معرض آسیب‌های جسمی، روانی، عاطفی یا اخلاقی قرار دهد، آیا نباید مورد مؤاخذه کیفری قرار گیرد؟ علاوه بر این، همان‌گونه که حفظ کرامت انسانی یکی از محورهای خصوصی بودن خانواده است، اگر حرمت و کرامت جسمی یا روحی مورد تهاجم قرار گیرد، آیا نباید چنین فرد ناقض کرامت انسانی را مجازات کرد؟ (عظیم‌زاده و میرزازاده، ۱۳۹۵، ص ۴۳) علی‌رغم وجود اختلاف نظرهای فراوان در ضرورت یا عدم ضرورت مداخله کیفری در حوزه خانواده، ایده طرفداران دخالت پذیرفته شده و در برخی موارد قانون‌گذار برای حمایت از خانواده و اعضای آن ضمانت اجرای کیفری تعیین کرده است.

با این حال، اگرچه مداخله کیفری در حوزه خانواده در مواقع ضروری پذیرفته شده است، ولی جرم‌انگاری رفتارهای متعارض با حقوق خانواده، هنگامی می‌تواند به عنوان یک راه حل انتخاب شود که ادامه نتایج ناشی از آن رفتار، آثار سوء غیرقابل جبرانی بر خانواده گذارد و منع مرتکب به طریق دیگری ممکن نباشد. هم‌چنین، برای این‌که نتایج مثبتی از مداخله کیفری در حوزه خانواده به دست آوریم، باید به جرم‌انگاری جنبه افتراقی ببخشیم. از جمله راهکارهای افزایش کارآمدی کیفر در حوزه خانواده، غیرقابل گذشت دانستن جرایم این حوزه است. برخلاف برخی نویسندگان که معتقدند باید توقف تعقیب جرایم حوزه خانواده منوط به گذشت شاکی خصوصی باشد (اسدی و نبیعی، ۱۳۹۲، ص ۶۱)، قابل گذشت بودن جرایم این حوزه، بزه‌دیده را در موقعیت نامناسبی قرار داده، احقاق حق وی را دشوار می‌سازد؛ زیرا بیش‌تر بزه‌دیدگان جرایم حوزه خانواده زنان و کودکان هستند.

در چنین حالتی ممکن است زوج یا پدر به دلیل نفوذ بر بزه‌دیده وی را مجبور به عدم پیگیری کند. در چنین مواردی نفع بزه‌دیده در این است که جرم جنبه عمومی داشته باشد (نوبهار و صفاری، ۱۳۹۵، ص ۲۲۵). علاوه بر این، در چنین مواردی با ملاحظه پیگیری بزه‌دیده در احقاق حق و مؤاخذة بزه‌کار، حس تنفر در بزه‌کار افزایش یافته و ترمیم رابطه از هم گسیخته غیرممکن خواهد شد. در حالی که اگر بزه‌کار در مقابل رفتار خود قدرت دولت را ببیند، دلیلی بر افزایش تنش در خانواده و تشدید حس تنفر وجود نخواهد داشت. البته عقیده بر غیرقابل گذشت دانستن جرایم حوزه خانواده به معنای اعمال حداکثری مجازات‌های پیش‌بینی شده علیه بزه‌کار نیست؛ بلکه بهتر است تا حد امکان در راستای التیام روابط از هم گسیخته گام برداشته شود. بهره‌گیری از آموزه‌های عدالت ترمیمی^۱ از جمله این اقدامات است؛ زیرا در چنین نهادی روابط میان بزه‌دیده و بزه‌کار التیام یافته و علاوه بر بازپروری بزه‌کار و جبران ضرر و زیان‌های بزه‌دیده توسط وی (غلامی، ۱۳۹۳، ص ۱۷)، بزه‌دیده نیز حس اقتدار و توانایی خویش را باز یافته و کم‌تر بزه‌کار را تهدیدکننده و ترساننده تصور خواهد کرد (آلن و زهر، ۱۳۸۶، ص ۱۱۲). امری که با توجه به پیش‌بینی نهاد میانجی‌گری^۲ به عنوان یکی از روش‌های عدالت ترمیمی در ماده ۸۲ قانون آیین دادرسی کیفری (۱۳۹۲) قابلیت تحقق دارد. براساس این ماده، امکان میانجی‌گری در جرایم تعزیری درجه ۶، ۷ و ۸ متصور است و چون اکثر رفتارهای جرم‌انگاری شده در حوزه خانواده مجازات‌های شدیدتر از درجه ۶ ندارند، می‌توان امید داشت که در صورت موافقت هر دو کنشگر دخیل در جرم ارتكابی و ارجاع موضوع به میانجی‌گری، علاوه بر اعاده وضعیت سابق، از مجازات بزه‌کاری که رضایت بزه‌دیده را جلب کرده و به قبح عمل خویش پی برده است، پیشگیری شود.

در پایان این قسمت باید گفت که هرچند امکان مداخله کیفری در حقوق خانواده بر پایه برخی ضروریات وجود دارد، اما قانون‌گذار برای این‌که بتواند رفتاری را با حربه کیفر ممنوع سازد، باید علاوه بر احراز ضرورت، اصول و مبانی که برای جرم‌انگاری تعیین

1- Restorative Justice

2- Mediation

شده است را نیز رعایت کند؛ زیرا، جرم‌انگاری یک رفتار، همواره بر اساس پاره‌ای مبانی انجام می‌شود و قانون‌گذار با در نظر گرفتن آن‌ها رفتارهای گوناگون را در حوزه حقوق کیفری وارد یا انجام عملی را مستوجب عقاب تشخیص می‌دهد. جرم‌انگاری هیچ رفتاری نمی‌تواند بدون مبنا باشد؛ زیرا در غیر این صورت با اعمال محدودیت بدون دلیل بر رفتار افراد از سوی قانون‌گذار روبرو هستیم. در همین زمینه «جاناتان شنسک»، از فلاسفه حقوق کیفری، معتقد است عبور یک رفتار از سه فیلتر برای جرم‌انگاری آن ضروری است. اولین فیلتر و مقدمه ورود رفتار در حیطه اعمال ممنوعه، فیلتر مبانی جرم‌انگاری است. در این فیلتر باید رفتار مدنظر بر اساس برخی مبانی نظری راجع به جرم‌انگاری، در حیطه مداخله کیفری قرار گیرد (حبیب‌زاده و زینالی، ۱۳۸۴، ص ۴). بنابراین، برای این که دولت بتواند در راستای صیانت از بنیان خانواده و دفاع از آزادی اعضای آن به مداخله کیفری اقدام کند، نیاز است تا عملی را که می‌خواهد از حیطه آزادی افراد خارج سازد، از فیلتر مبانی جرم‌انگاری عبور دهد. حال ممکن است این اقدام موجب برداشت محصول شده، مبانی جرم‌انگاری، دولت را در تحقق اهدافش یاری کند و یا ممکن است ضخامت عملی که ضرورت حمایت از خانواده تأکید بر جرم دانستن آن عمل را دارد، به قدری باشد که فیلتر اصول و مبانی در عبور دادن آن از خود با شکست مواجه شود. بدین جهت ضروری است مبانی جرم‌انگاری را جداگانه بررسی کرده، جایگاه هر یک را در کمک رسانی به دولت در جهت ایفای تعهد به حمایت از خانواده و اعضای آن تبیین نماییم.

مبانی جرم‌انگاری و انطباق آن با جلوه‌های مداخله کیفری در حوزه خانواده

جرم‌انگاری رفتارهای نابهنجار مهم‌ترین ابزار نظام عدالت کیفری است. در این راستا باید توجه داشت که اصل بر آزادی فردی است و هر مداخله‌ای از سوی دولت در حقوق و آزادی‌های فردی باید مبتنی بر دلیل باشد. قانون‌گذار به هنگام خارج کردن رفتاری از دایره آزادی‌های فردی و وارد کردن آن در قلمرو جرایم، اصول جرم‌انگاری را دستاویز توجیه اعمال قدرتش قرار می‌دهد. بر مبنای معیارهای جرم‌انگاری، قوای عمومی حدود رفتارهای

مشروع را از نامشروع مورد بازنگری قرار داده، به مداخله در آزادی‌های فردی و جمعی می‌پردازد. لیکن دایره مداخله دولت در آزادی‌های فردی و جمعی، محدود به اصول خاصی است که نهادهای عدالت کیفری، تنها در محدوده آن‌ها مجاز به نقض آزادی‌های شهروندان هستند.

نظام‌های مختلف حقوقی از اصول جرم‌انگاری واحدی پیروی نمی‌کنند؛ اما تحلیل قوانین کیفری که متأثر از فلسفه‌های سیاسی و حقوقی است، نشان می‌دهد که قانون‌گذاران بر پایه اصول چهارگانه آسیب،^۱ پدرسالاری قانونی،^۲ اخلاق‌گرایی قانونی^۳ و کمال‌گرایی^۴ جرم-می‌کنند (قماشی، ۱۳۹۱، ص ۱۳۹). ممکن است یک نظام تمایل بیشتری به یک ضابطه خاص داشته باشد و از اصول دیگر نیز به عنوان مکمل استفاده کند. اصول مطرح شده برگرفته از دو اندیشه سیاسی رقیب یعنی لیبرالیسم^۵ و جمع‌گرایی^۶ هستند. طرفداران لیبرالیسم با محور انگاشتن فرد و اصالت دادن به خواسته‌های وی، تنها در محدوده اصل زیان و تا حدودی پدرسالاری، به دولت اجازه اعمال محدودیت بر آزادی افراد را می‌دهد (قادی، ۱۳۸۵، ص ۷۳). در مقابل فردگرایی یا لیبرالیسم، جمع‌گرایان قرار دارند که با اولویت دادن منافع اجتماعی بر منافع فردی، قلمرو جرم‌انگاری را گسترش داده و اخلاق‌گرایی و کمال‌گرایی را بر اصول تجویز تحدید آزادی افراد افزوده‌اند. در نتیجه، باید گفت که هر یک از اصول جرم‌انگاری در تحدید آزادی انسان، دارای سعه و ضیق‌اند. گروهی قانون‌گذار را محدود می‌کند و گروهی آزادی عمل بیشتری به قانون‌گذار در راستای ایفای تعهداتش می‌دهد. اصل آسیب، قلمرو کم‌تری از آزادی را تحدید می‌کند و به ترتیب پدرسالاری، اخلاق‌گرایی و کمال‌گرایی، قلمرو بیشتری را. بنابر اصل آسیب، تنها ممنوعیت رفتارهایی مجاز است که باعث زیان به دیگران می‌شود. در گرایش پدرسالاری علاوه بر رفتارهای مورد اشاره در اصل آسیب، رفتارهایی که باعث زیان به خویش می‌شود نیز ممنوع است.

-
- 1- The Principal of Harm
 - 2- Legal Paternalism
 - 3- Legal Morality
 - 4- Perfectionism
 - 5- Liberalism
 - 6- Collectivism

در اخلاق‌گرایی، موارد تجویز اعمال محدودیت گسترش یافته و رفتارهایی که زیان ندارند ولی موجب نقض ارزش‌های اجتماعی می‌شوند، قابل جرم‌انگاری دانسته شده‌اند. در نهایت، کمال‌گرایان حتی رفتارهایی را که نه زبانی دارد و نه موجب نقض ارزش‌های اجتماعی است، اما موجب محرومیت شخص از کسب ثواب و فضیلت می‌شود، قابل جرم‌انگاری می‌دانند.

۱- اصل آسیب؛ اثرگذارترین مبنای جرم‌انگاری

بی‌شک اصل آسیب یا زیان را می‌توان بانفوذترین اصل در الگوی جرم‌انگاری لیبرالیسم شمرده که در تبیین و توجیه مداخله دولت در حریم آزادی‌های شهروندان به منزله مهم‌ترین معیار تحدید آزادی آن‌ها به شمار می‌آید. اصل مزبور با وجود رویارویی با چالش‌های فراوانی که توسط سایر اصول جرم‌انگاری تاکنون مطرح شده، تا امروز پویاتر از سایر اصول جرم‌انگاری به حیات خود ادامه داده است (محمودی جانکی و روستایی، ۱۳۹۲، ص ۵۷). این اصل با تکیه بر عقاید فردگرایانه معتقد است اعمال انسان تحدیدپذیر نیست و هیچ فردی را نمی‌توان به علت رفتاری که انجام می‌دهد تا زمانی که آن رفتار برای منافع دیگران زیان‌ده نباشد، مورد بازخواست قرار داد. به عبارت دیگر، تنها دلیل موجه برای مداخله در آزادی‌های شهروندان و توسل به قوای قهریه در قبال اعمال افراد آنست که چنین رفتاری اسباب آسیب دیگران را فراهم آورد. به اعتقاد حامیان این اصل نمی‌توان به خاطر خیر و صلاح کسی یا به خاطر سودمند بودن عملی برای او یا به دلیل صحیح بودن رفتاری از نظر دیگران، کسی را مجبور به انجام یا عدم انجام کاری کرد؛ بلکه تنها وقتی حق داریم در مورد دیگران اجبار به کار ببریم که بتوانیم ثابت کنیم عمل فرد صدمه‌ای به کسی خواهد رسانید. در غیر این صورت، فرد در آن قسمت از اعمال خود که تنها به خود او مربوط است، آزادی‌اش مطلق است و تحدید آن مجاز نیست.

جان استوارت میل اصل آزادی افراد را بر دو مبنا استوار می‌داند: اول این‌که، فرد تا جایی که رفتارهایش به هیچ‌کس جز خودش مرتبط نباشد، برای رفتارهایش در مقابل جامعه پاسخگو و مسؤول نیست. دوم این‌که، برای رفتارهایی که برای منافع دیگران مضر است، فرد مسؤول و پاسخگوست و ممکن است موضوع مجازات‌های قانونی یا اجتماعی

قرار گیرد. وی در رساله درباره آزادی استدلال مشهوری دارد مبنی بر این که «تنها هدفی که برای آن می‌توان بر عضوی از اعضای یک جامعه متمدن برخلاف میل او اعمال قدرت کرد، جلوگیری از ایراد صدمه و ضرر به دیگران است» (کلارکسون، ۱۳۲۱، ص ۲۲۹).

بنابراین، آنچه از اصل زیان توسط قانون‌گذار جهت جرم‌انگاری در حوزه خانواده قابلیت بهره‌برداری دارد، این است که امکان جرم‌انگاری رفتارهایی را که به طور خاص برای اعضای خانواده آسیب‌زا هستند، فراهم می‌کند. می‌توان گفت که اصل آسیب، زمینه جرم‌انگاری رفتارهای علیه اعضای خانواده را بیش‌تر از سایر حوزه‌ها فراهم کرده است. سؤالی که به ذهن خطور می‌کند این است که مطابق اصل یاد شده، امکان جرم‌انگاری رفتارهای با قابلیت ایجاد ضرر برای دیگران، مانند ایراد ضرب و جرح و آزار و اذیت روحی و جسمی، محقق است و طرح حمایت از اعضای خانواده در این وادی باطل است. اما باید گفت نسبی بودن مفهوم آسیب نمایان است. از این‌رو افراد از حیث نوع صدماتی که تحمل می‌کنند، دارای طیف گسترده‌ای هستند و هر کدام با توجه به نوع رفتاری که در مقابل آن‌ها بروز می‌یابد، آسیب‌زا هستند. در این میان، اعضای خانواده نیز به دلیل وضعیت خاص جسمانی، بیش‌تر از دیگران قابلیت و آمادگی آسیب دیدن را دارند؛ زیرا بزه‌دیده جرایم آسیب‌زایی که در حوزه خانواده ارتکاب می‌یابد، عمدتاً زنان و کودکان هستند که چنین وضعیتی به جهت تفاوت سطح قوای فیزیکی است که زن و کودک به ترتیب نسبت به زوج و پدر خویش از قوای فیزیکی ضعیف‌تری برخوردار هستند. حتی ممکن است افراد متعارف امکان مواجهه با رفتارهای آسیب‌زایی را که علیه اعضای خانواده صورت می‌پذیرد، نداشته باشند؛ زیرا ارتکاب رفتارهای خشونت‌آمیز علیه زوجه و فرزند به جهت عضویت آن‌ها در خانواده صورت می‌گیرد؛ در حالی که چنین رفتارهایی (خشونت علیه زنان و کودکان) علیه افراد بیگانه کم‌تر بروز می‌یابد. در نتیجه، جرم‌انگاری حمایتی در پرتو اصل زیان به منظور حمایت از اعضای خانواده در قبال رفتارهای خاصی که صرفاً به دلیل وضعیت خاصشان ممکن است به آن‌ها آسیب بزند، ضروری است. بنابراین، مبنای زیان، مجرای جرم‌انگاری حمایتی از اعضای خانواده در قبال رفتارهای آسیب‌زا نسبت به آنان را فراهم کرده است. امری که سهولت ایفای تعهدات قانون‌گذار در قبال حمایت از آنان را

منجر شده است. از این‌رو، قانون‌گذار با تکیه بر اصل زیان و در راستای حمایت از اعضای خانواده، در برخی موارد نسبت به رفتارهایی که اعضای خانواده را در معرض آسیب قرار می‌دهد، متوسل به تدابیر قهرآمیز شده و جرم‌انگاری کرده است.

الف- کودک آزاری: کودک آزاری یکی از معضلات اساسی جوامع است که در سال‌های اخیر مورد توجه قرار گرفته و واکنش‌های اجتماعی در برابر آن افزایش یافته است. با توجه به ماهیت کودک آزاری که عموماً توسط والدین ارتکاب می‌یابد (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۳، ص ۲۶۱)، می‌توان گفت که این عمل منحصر به زمان کنونی نیست و بشر همواره این عمل غیرانسانی را نظاره‌گر بوده است (مهرا، ۱۳۸۹، ص ۲۵۲). کودک در اثر کودک آزاری، صدمات بدنی و روانی مختلفی را متحمل می‌شود و گاهی به مرگ وی نیز منجر می‌شود. بررسی‌های صورت گرفته نشان می‌دهد که اگر پس از کودک آزاری «اقدامات حفاظتی مناسب به عمل نیاید، در ۶۰ درصد موارد آزارها تکرار می‌شوند و در ۱۰ درصد هم به مرگ منجر می‌شوند و موارد بیش‌تری هم باعث آسیب‌های دایم خصوصاً در سیستم عصبی (که ناشی از ضربات مغزی است) می‌گردند» (گودرزی و کیانی، ۱۳۹۳، ص ۲۶۱). کودکان به لحاظ ویژگی‌هایی چون سن کم و جثه پایین، ناتوان از دفاع در مقابل ناملایماتی که بر آن‌ها تحمیل می‌شود، هستند و حق دارند از تدابیر حمایتی و قانونی برخوردار گردند. بیش‌ترین آمار کودک آزاری مربوط به درون خانواده است؛ در چنین مواردی نمی‌توان به بهانه خصوصی بودن نهاد خانواده یا ابتدای آن بر پایه عشق (که مسلماً زمانی که والدین کودک خویش را در معرض صدمات مختلف قرار می‌دهند، عاطفه و محبت را زیرپامی‌گذارند) اجازه داد کودکان در معرض آسیب‌های گوناگون قرار گیرند و یا در برخی موارد حیات خویش را از دست بدهند. در نتیجه، لزوم جرم‌انگاری افتراقی در باره آنان در زمینه جلوگیری از صدماتی که در اثر کودک آزاری متحمل می‌شوند، با استیذان از اصل آسیب ضروری است. امری که قانون‌گذار بدان توجه داشته و به صورت افتراقی در قانون حمایت از کودکان و نوجوانان (۱۳۸۱) «هر نوع اذیت و آزار کودکان و نوجوانان که موجب شود به آنان صدمه جسمانی یا روانی و اخلاقی وارد شود و سلامت و جسم یا روان آنان را به مخاطره اندازد» را جرم‌انگاری کرده است. لازم به ذکر است که هر چند قانون‌گذار بر اساس بند «ت» ماده ۱۵۸ قانون مجازات اسلامی (۱۳۹۲) امکان

تنبيه کودکان را فراهم کرده است، اما چنین مجوزی به معنای امکان ایراد صدمه و آسیب به کودکان نیست؛ زیرا این اختیار مقید به متعارف بودن عمل و رعایت حدود شرعی است. بر اساس برخی دیدگاه‌ها، اقدامات تنبیهی والدین محدود به تحقق سه شرط است: سن بالاتر از هفت سال طفل، استتکاف کودک از خواندن نماز و عدم تعلق ديه در ضربه وارده/برهانی، ۱۳۹۱، ص ۱۷۱.

ب- خشونت علیه زوجه: زنان به دلیل تمایز قوای فیزیکی‌شان نسبت به مردان، در معرض خشونت و آسیب‌های فراوان قرار دارند. نیرومندی مردان نسبت به زنان باعث می‌شود در هر شرایطی امکان ایراد آسیب توسط آنان بر زنان وجود داشته باشد. خصوصی بودن نهاد خانواده که سبب پنهان ماندن اعمال خشونت‌آمیز می‌شود نیز مرد را در ارتکاب خشونت مصمم‌تر خواهد کرد. در چنین مواردی نمی‌توان به بهانه خصوصی بودن نهاد خانواده یا ابتدای آن بر پایه عاطفه، ورود آسیب‌های گوناگون به زن را تجویز کرد. در نتیجه، لزوم جرم‌انگاری افتراقی در مورد خشونت‌هایی که توسط مردان بر زنان تحمیل می‌شود، از رهگذر اصل آسیب ضروری است؛ امری که قانون‌گذار تاکنون بدان توجه نداشته است. شاید برخی با این استدلال که ارتکاب ضرب و جرح به دیگران جرم‌انگاری شده است، بر نظر بیان شده ایراد گیرند؛ اما باید گفت تساوی در مجازات مرتکبان خشونت علیه همسر خویش در مقایسه با سایر مرتکبان ضرب و جرح، دور از انصاف است؛ زیرا علاوه بر وضعیت فیزیکی زوجه نسبت به همسر، وی همیشه (حتی پس از وقوع جرم) در موقعیتی دور از انتظار عموم، در دسترس همسر خویش است و زمینه برای ایراد آسیب بیش‌تر فراهم است. در نتیجه، قانون‌گذار می‌تواند با استفاده از اصل آسیب، به جرم‌انگاری افتراقی خشونت علیه زوجه اقدام کند.

ج- عدم ثبت نکاح: بر اساس قواعد اسلامی و ماده ۱۰۶۲ قانون مدنی، «نکاح واقع می‌شود به ایجاب و قبول به الفاظی که صریحاً دلالت بر قصد ازدواج کند.» بنابراین، نکاح تشریفات خاصی را نیاز ندارد. چنین امری موجب خواهد شد تا اثبات رابطه زوجیت دشوار و زمینه برای سوءاستفاده فراهم شود. در نتیجه ممکن است برخی از این وضعیت در مسیر منفی استفاده کرده، پس از انعقاد نکاح و تحقق تمایلات نفسانیشان، رابطه زوجیت را

انکار کنند. این موضوع سبب ورود ضرر به زوجه و به تبع آن به فرزندان ناشی از آن نکاح می‌شود (حاجی ده‌آبادی، ۱۳۸۹، ص ۱۴). در نتیجه پیشگیری از آسیب‌هایی که ممکن است در اثر عدم ثبت نکاح بر زوجه و فرزندان وارد شود، عاملی برای مداخله دولت است. حتی این امکان فراهم است تا با توسل به اصل آسیب، مداخله کیفری صورت گیرد. امری که قانون‌گذار نیز بدان توجه داشته و در ماده ۴۹ قانون حمایت خانواده (۱۳۹۱) اقدام به جرم‌انگاری عدم ثبت نکاح کرده است.

د- نکاح با اطفال: نکاح مقدمه تشکیل خانواده‌ای است که بر مبنای علاقه طرفین بنیان نهاده شده و آزادی افراد در انتخاب همسر، نقش اساسی در تحقق آن دارد. اجبار افراد به انتخاب و یا ممنوعیت از انتخاب فردی خاص، سبب مخدوش شدن ماهیت خانواده می‌شود و علاوه بر این که تشکیل خانواده را دشوار می‌سازد، اضمحلال آن را نیز تسریع می‌بخشد. بنابراین حکومت نمی‌تواند افراد را در انتخاب همسر خویش اجبار کند؛ اما پذیرش این موضوع به صورت مطلق، فاقد تدقیق در برخی انتخاب‌هاست که منجر به بروز آسیب‌های فراوان بر فرد منتخب می‌شود. به عنوان مثال، ازدواج با صغیری که توانایی تأمل در خصوص انتخاب همسر را ندارد، می‌تواند زمینه بروز آسیب‌های فراوان برای وی فراهم آورد؛ زیرا صغیری که هیچ‌گونه مداخله در انتخاب همسر خویش نداشته، پس از رسیدن به سن بلوغ خواهد اندیشید که آیا فردی که با وی زندگی می‌کند، مناسب شخصیت و ویژگی‌هایش است یا خیر؟ در چنین حالتی اگر وضعیت همسر خویش را متناسب با خواسته‌های خود نبیند، دو حالت به وجود می‌آید؛ یا با اجبار خانواده و یا به خاطر دوری از تبعات طلاق، مجبور به ادامه زندگی خواهد بود. در حالتی دیگر، مسیر زندگی مشترک را به سمت طلاق سوق خواهد داد. هر دو حالت آسیب‌های فراوانی را برای فرد به وجود می‌آورند. جلوگیری از بروز چنین آسیب‌هایی، مداخله دولت را ضروری می‌سازد. چنین مداخله‌ای می‌تواند بر پایه اصل آسیب به صورت مداخله کیفری صورت پذیرد؛ امری که قانون‌گذار بدان توجه داشته و بر اساس ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی، ازدواج دختران قبل از رسیدن به ۱۳ سال تمام شمسی و پسران قبل از رسیدن به ۱۵ سال تمام شمسی را ضمن رعایت مصلحت و اذن ولی، منوط به تشخیص دادگاه صالح دانسته است. قانون‌گذار

رعایت این شرایط را با حربه کیفر تضمین کرده است و طبق ماده ۵۰ قانون حمایت خانواده ازدواج با عدول از شرایط مقرر در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی را مستوجب تعزیر درجه ۶ دانسته است. باید توجه داشت محدودیت اعمال شرایط مقرر در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی به ۱۳ سال برای دختران و ۱۵ سال برای پسران دارای اشکال است؛ زیرا این موضوع زمینه را برای وقوع ازدواج‌های ناشی از اجبار و به تبع آن آسیب‌های فراوان برای مجبور(دختران بعد از ۱۳ سالگی و پسران بعد از ۱۵ سالگی) فراهم می‌کند. همچنین، این‌که قانون‌گذار صرفاً عدول مرد از شرایط مقرر در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی را قابل مجازات دانسته است، مورد انتقاد است؛ زیرا وقوع آسیب‌ها برای فردی با جنسیت مذکر نیز ممکن است. بنابراین، تعمیم مجازات مقرر در ماده ۵۰ قانون حمایت خانواده به افرادی که بدون شرایط مقرر در ماده ۱۰۴۱ قانون مدنی با دیگری ازدواج می‌کنند(بدون تبعیض جنسیتی) ضروری است(همان، ص ۱۹). هم‌چنان‌که افزایش حداقل سن ازدواج به ۱۸ سال و تعمیم مجازات بر ازدواج کنندگان با افراد زیر ۱۸ سال بدون تشخیص دادگاه صالح، می‌تواند از ازدواج‌های ناشی از اجبار پیشگیری کند(مقدسی و عامری، ۱۳۹۵، ص ۱۹۳).

۲- پدرسالاری قانونی؛ عدم تأثیر در جرم‌انگاری‌های حوزه خانواده

از دیگر اصول تجویز کننده تحدید آزادی افراد در الگوی جرم‌انگاری لیبرالیسم، پدرسالاری است. به طرفداران این اصل، پاترنالیست‌ها^۱ اطلاق می‌شود. آن‌ها به لزوم ایجاد محدودیتی فراتر از جلوگیری از زیان به دیگران اعتقاد دارند؛ مانند الزام به یادگیری، حفظ سلامت و بهداشت، الزام به انجام کار و کسب درآمد و یا لزوم احترام به یکدیگر. در چنین مواردی، تحدید آزادی افراد با توسل به منافع خود فرد توجیه می‌شود. «مثل یک پدر رفتار کردن» و یا عمل کردن به خیر و صلاح دیگران بدون رضایتشان معنایی ساده برای این اصل است. شاید چنین تعریفی از پدرسالاری مخاطب را به تشویق واداشته، موجب شود وی به طرفداران چنین اصلی بپیوندد؛ اما احتمالاً با ذکر این نکته که حمایت از پدرسالاری امکان

فراهم کردن زمینه برای اعمال مجازات توسط دولت بر رفتارهای صرفاً آسیب‌زا به خود افراد را به وجود می‌آورد، ذهن مخاطب پذیرش اصل را به تأمل بیش‌تری وادارد. بنابراین نیاز است مخاطب در مفهوم پدرسالاری قانونی تأمل بیش‌تری کند.

مفهوم پدرسالاری قانونی این است که دولت برای جلوگیری از آسیب رساندن افراد به خودشان، به یک رفتار وصف مجرمانه داده، مردم را در برابر خودشان مورد حمایت و حفاظت قرار دهد و نگذارد افراد با گزینش‌های خود به خویش زیان رسانند. در چنین مواردی، دولت با تکیه بر نگرش پدرسالارانه می‌تواند رفتارهایی را مجازات کند که در محدوده فردیت قرار دارد، هرچند آسیبی به دیگران نمی‌رساند. قانون‌گذار با این روش، درصد جلوگیری از ایراد ضرر به خود فرد است. به بیانی ساده، بر مبنای اصل پدرسالاری قانونی، همان‌طور که پدر مواظب فرزند خود است و به خاطر ضعف‌های جسمی و روانی و نیز وضعیت آسیب‌پذیری که فرزند وی دارد مکلف است از وی نگهداری و مراقبت کند و او را از انتخاب امر ناصحیح بازدارد، حکومت نیز مسؤول حفظ سلامت شهروندان بوده، وظیفه مراقبت و محافظت از آن‌ها را برعهده دارد. لذا، باید آن‌ها را نه تنها در برابر دیگران بلکه در برابر خودشان نیز مورد حمایت قرار دهد. در واقع قانون‌گذار با انگیزه قیم مآبانه به مداخله در حوزه انتخاب افرادی اقدام می‌کند که قوه درک و تشخیص پایین‌تری دارند و ممکن است با انتخاب برخی رفتارها به سلامت جسم و روح خود آسیب وارد کنند/حسینی، ۱۳۸۳، ص ۴۴).

تدقیق در مطالب تبیین‌کننده مفهوم اصل پدرسالاری قانونی و تکلیف دولت به حمایت از خانواده و اعضای آن در باب لطمات وارد شده به خویش از جانب خودشان، امکان دخالت هرچه بیش‌تر دولت در حوزه خانواده با دغدغه حمایت و کاهش لطمات وارده را نتیجه می‌دهد. چنین موضوعی منافعی با ویژگی‌های خاص خانواده است که به جرم‌انگاری حداقلی در این حوزه تأکید کرده، مداخله حداکثری را منع می‌کند. به عنوان نمونه، تصور کنید دختری را که در اثر مقاربت جنسی (اعم از مشروع یا نامشروع) غیرباکره است و امکان ازدواج بدون اذن پدر برای وی میسر است. حال اگر این شخص قصد ازدواج با مردی را داشته باشد که امکان فروپاشی زندگی‌اش بیش‌تر از خوشبختی‌اش باشد و والدینش مخالف چنین وصلتی باشند؛ یا این‌که زن جوانی به خاطر ثروت، حاضر به ازدواج با مردی

کهنسال باشد؛ و یا در نقطه مقابل زن و شوهری در عین مطلوبیت زندگی مشترکشان، به خاطر اوامر خانواده حاضر باشند زندگی مشترکشان را پایان دهند؛ و یا فردی به خاطر وعده‌های شخص نامحرمی حاضر شود از همسرش جدا شده، به خواسته‌های شخص نامحرم تن دهد. دیدگاه پدرسالارانه چنین خواسته‌های منافی با منافع فرد را محکوم می‌کند و به دولت اجازه می‌دهد جهت حمایت از منافع فرد و جلوگیری از ازدواج یا طلاق که در مغایرت با منافع فرد است، اقدام به مداخله کیفری کرده، آزادی فرد را با تهدید به کیفر، تحدید کند.

بررسی قوانین کیفری مختلف ما را به این نتیجه می‌رساند که قانون‌گذار ایران در خصوص ایراد صدمه به خود و انتخاب رفتارهای مغایر با منافع فاعل رفتار، جز در موارد خاص مانند ماده ۵۱ قانون مجازات جرایم نیروهای مسلح (۱۳۸۲) که «نظامیانی را که برای تحصیل معافیت از خدمت ... عمداً به خود صدمه وارد می‌کنند» را قابل مجازات دانسته است، از اصل پدرسالاری قانونی در زمینه جرم‌انگاری به‌ویژه در حوزه خانواده پیروی نکرده است و اعمالی همچون ازدواج و طلاق خلاف مصلحت را جرم ندانسته است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۳، ص ۷۰). بدین معنا که قانون‌گذار در حوزه خانواده احتیاط کرده و در این‌که افراد به چه شکلی خانواده خویش را انتخاب می‌کنند، دخالت نکرده است. چنین عملی می‌تواند از این جهت باشد که اولاً، خوشبختی افراد و این‌که آن‌ها با چه فردی می‌توانند خوشبخت باشند، بسته به نوع نگرش خود افراد دارد. یا این‌که اگر دو نفر گزینه طلاق را انتخاب کنند، هرچند ممکن است زندگی مطلوبی داشته باشند، اما الزام آن‌ها به زیستن در چنین زندگی مطلوبی، خود دلیلی بر نامطلوب شدن آن زندگی خواهد بود. بنابراین، مداخله دولت در چنین مواردی آن هم با قهرآمیزترین تدبیر، ایرادات فراوانی دارد؛ هرچند مبنای پدرسالاری قانونی چنین اقدامی را تجویز کرده باشد.

۳- اخلاق گرایی؛ تلاش برای حمایت از صیانت خانواده

بر پایه الگوی لیبرالیسم، تنها جرم‌انگاری رفتارهای آسیب‌زا برای خود و دیگران امکان‌پذیر است و خواست قانون‌گذار به جرم‌انگاری حداکثری بر این پایه محقق نمی‌شود.

به همین جهت نظریه جمع‌گرایی یا جماعت‌گرایی در جهت نقد اعتقادات لیبرالیسم شکل گرفته است. معتقدان به جماعت‌گرایی بر این باورند که لیبرالیسم بیش از حد بر آزادی فردی تأکید می‌ورزد. این در حالی است که پاسداشت ارزش‌های اخلاقی مهم‌تر از آن است که به عهده فرد گذاشته شود. در واقع، آن‌ها معتقدند قائل شدن به چنین آزادی موجب تباه شدن ارزش‌های اخلاقی و پیوندهای جمعی می‌شود/قادی، ۱۳۸۵، ص ۶۲. جمع‌گرایان منافع جامعه را بر منافع فردی برتری داده، در موارد ضروری قائل به نادیده گرفتن حقوق و آزادی فردی در برابر جامعه هستند. از این دیدگاه، رعایت اخلاق، الزامی است و اگر کسی اخلاق اجتماعی را رعایت نکند، باید آن‌را بر او تحمیل کرد و حتی می‌توان قانون و در پی آن کیفر را وسیله الزام قرار داد. در واقع این همان اخلاق‌گرایی قانونی است که حمایت از اخلاق را هدف قرار می‌دهد و امکان بهره‌گیری از کیفر را برای حفظ ارزش‌های جامعه و مجازات کردن اعمال ناقض اخلاق اجتماعی تجویز می‌کند/نوبهار و صفاری، ۱۳۹۵، ص ۲۱۹. منظور از اخلاق‌گرایی قانونی این است که حقوق باید در خدمت اخلاق باشد و اعمال مخالف اخلاق باید کیفر شود. به همین جهت، زمانی که دولت برای حفاظت از اخلاق از حقوق کیفری استفاده می‌کند، گفته می‌شود بر اساس اخلاق‌گرایی قانونی عمل کرده است. با این حال، نقض هر اخلاقی لزوم مداخله کیفری را نمی‌رساند؛ بلکه توسل به جرم‌انگاری آخرین راه حل است؛ زیرا هرچند حقوق کیفری بیانگر ارزش‌های جامعه است، اما متفاوت از اخلاق است/محمودی جانی، ۱۳۸۳، ص ۷۹۷-۷۹۶.

از جمله مواردی که با پشتوانه اخلاق‌گرایی حمایت از خویش را توجیه می‌کند، حمایت از صیانت خانواده و همچنین کرامت اعضای خانواده است؛ زیرا خانواده نقش اساسی در شکل‌دهی ارزش‌های اجتماعی دارد. خانواده نیز محیطی است که در آن آموزه‌های اخلاقی اهمیت فراوانی دارد. صداقت، اعتماد، علاقه و محبت مبتنی بر اخلاق هستند و حمایت از چنین مؤلفه‌های اخلاقی برای صیانت از حقوق خانواده ضروری است. در نتیجه، این مهم را ضروری می‌سازد که دولت اعمالی را که در حوزه خانواده قرار دارند و در تنافی با اخلاق هستند، جرم‌انگاری کند.

الف- رابطه جنسی بدون رضایت همسر: نکاح باعث ایجاد حقوق و تکالیفی برای

زوجین می‌شود. از جمله حقوق ایجاد شده، امکان تمتع جنسی است. زن و مرد می‌توانند هر وقت که بخواهند از یکدیگر متمتع شوند. با این حال، برقراری رابطه جنسی زمینه‌هایی را می‌طلبد؛ از جمله این‌که طرفین رضایت در برآورده کردن نیاز طرف مقابل داشته باشند. در مواردی ممکن است یکی از زوجین به هر دلیلی به برقراری رابطه جنسی رضایت نداشته باشد. به عنوان نمونه، اگر زوجه راضی به برقراری رابطه جنسی با همسر خویش نباشد، ممکن است زوج از طریق اکراه و توسل به زور با همسر رابطه جنسی برقرار کند. چنین اقدامی علاوه بر این‌که در تضاد با کرامت انسانی زوجه است، در تنافی با اخلاق و ارزش‌های انسانی نیز می‌باشد. چنین عمل غیراخلاقی که کرامت و شأن و منزلت زوجه را به چالش می‌کشد، نیازمند برخورد و مقابله است. اخلاق‌گرایی کیفری نیز در راستای تجویز جرم‌انگاری چنین اقدام خلاف اخلاقی مسیر را هموار کرده است. امری که در برخی از کشورها از جمله انگلیس مورد توجه قرار گرفته و مقاربت جنسی بدون رضایت زوجه، از حیطة آزادی افراد خارج و جرم‌انگاری شده است (میرمحمدصادقی، ۱۳۹۳، ص ۵۷۷).

با این حال، نظام حقوقی ایران در این خصوص سکوت اختیار کرده و از زنانی که قهراً مجبور به برقراری رابطه با همسرانشان می‌شوند، حمایت نکرده است. با این وجود، باید توجه داشت که عدم تمکین زوجه که عدم تمکین جنسی را نیز شامل می‌شود، ضمانت اجرایی جز مجوز خودداری از پرداخت نفقه و تجویز ازدواج مجدد برای زوج را ندارد. بنابراین، در حقوق ایران نیز نمی‌توان عقیده بر جواز مقاربت جنسی بدون رضایت زوجه داشت؛ اما در خصوص ممنوعیت آن نیز مقرره‌ای وجود نداشته و شکایت زنان از همسرانشان مبنی بر عدم رضایت به برقراری رابطه جنسی راه به جایی نمی‌برد. در نتیجه، از آن‌جا که کرامت ذاتی انسان ممنوعیت چنین رفتار خلاف اخلاقی را لازم می‌داند و همچنین با توجه به این‌که ارتکاب چنین رفتاری مغایر با اخلاق و ارزش‌های اخلاقی است، جرم‌انگاری آن در پرتو اخلاق‌گرایی کیفری ضروری به نظر می‌رسد.

ب- فریب در نکاح: از جمله مهم‌ترین ارزش‌های اجتماعی، عشق و عاطفه و ابراز علاقه به دیگران است. عشق و علاقه موجب می‌شود زوجین تمام عمر خویش را در کنار یکدیگر سپری کنند. از این رو، شروع زندگی بر پایه عشق و علاقه، خانواده‌ای پایدار را رقم می‌زند.

در مقابل، چنان‌چه فریب و نیرنگ جایگزین عشق و علاقه شود، نتیجه‌ای جز تسریع در فروپاشی خانواده نخواهد بود. در برخی موارد ممکن است فردی با انگیزه‌های مختلف، دیگری را برای انعقاد نکاح بفریبد. چنین عملی خلاف آموزه‌های اخلاقی و ارزش‌های خانواده است؛ زیرا جوهر روابط سالم میان زن و شوهر و به طور کلی خانواده، صداقت است. چنان‌چه زوج یا زوجه‌ای در بدو تشکیل خانواده با فریب سراغ زندگی مشترک برود، علاوه بر نقض رابطه زوجیت ساحت خانواده را لکه‌دار می‌کند. قبح اخلاقی چنین عملی که ارزش‌های اجتماعی و خانوادگی را نقض کرده، نمایان است. چنین وضعیتی ایجاب می‌کند، قانون‌گذار از رهگذر اصل اخلاق‌گرایی قانونی با توسل به حقوق کیفری، افرادی را که با فریبکاری ساحت مقدس خانواده را لکه‌دار می‌کنند، با پاسخ کیفری مناسب مواجه سازد. قانون‌گذار از این مهم غافل نمانده و در ماده ۶۴۷ قانون تعزیرات (۱۳۷۵) بیان داشته است: «چنان‌چه هر یک از زوجین قبل از عقد ازدواج طرف خود را به امور واهی از قبیل داشتن تحصیلات عالی، تمکن مالی، موقعیت اجتماعی، شغل و سمت خاص، تجرد و امثال آن فریب دهد و عقد بر مبنای هر یک از آن‌ها واقع شود مرتکب به حبس تعزیری از شش ماه تا دو سال محکوم می‌گردد.»

۴- کمال‌گرایی قانونی؛ تلاش برای جلوگیری از فضیلت سوزی

جمع‌گرایان که به گسترش محدودیت آزادی افراد معتقد هستند، افزایش گستره جرم‌انگاری به جهت اخلاق‌گرایی را برای تحقق جامعه مطلوب کافی ندانسته، با اعمال محدودیت بیش از پیش بر آزادی افراد، رفتارهای مانع کسب فضیلت انسان را نیز قابل جرم‌انگاری می‌دانند. از نظر طرفداران جماعت‌گرایی دولت پدر شهروندان است و باید نقش اخلاقی خود را به‌مثابه یک پدر دلسوز ایفا کرده، ضوابط اخلاقی را برای آنان ترسیم کند. آنان مخالف بی‌تفاوتی دولت در برابر گزینش‌های ضد اخلاقی شهروندان هستند و معتقدند دولت وظیفه دارد برای پاسداشت سنت‌های جامعه علاوه بر واداشتن افراد به پایبندی به ارزش‌های جمعی که همان اخلاق‌گرایی قانونی است، باید آنان را به انجام اعمالی که موجب خیر و صلاح و فضیلتشان می‌شود، اجبار کند. این اجبار به کسب فضیلت همان معنای کمال‌گرایی

را تشکیل می‌دهد و هرگاه دولت برای تحقق چنین مطلوبی از کیفر و جرم‌انگاری استفاده کند، معنای کمال‌گرایی قانونی شکل می‌گیرد (برهانی و محمدی‌فرد، ۱۳۹۵، ص ۱۸۴). کمال‌گرایان بر این باورند که معتقدان به لیبرالیسم از نقش مهمی که دولت در رسیدن افراد به خیر و سعادت باید ایفا کند، غافل مانده‌اند. رها کردن مردم و آزادی آنان در تحقق خودمختاری بر پایه اندیشه لیبرالیسم حاصلی جز از هم گسیختگی اجتماعی و فاجعه اخلاقی نخواهد داشت. در واقع، تضمین سلامت مادی و اخلاقی جامعه از وظایف دولت است. دولت علاوه بر مسؤولیت در قبال تأمین امنیت، نظم و سلامت افراد جامعه، در زمینه تحقق اخلاق و کمالات انسانی نیز متعهد و پاسخ‌گوست (رفیعی، ۱۳۹۰، ص ۲). به عبارت دیگر، کمال‌گرایان ترویج زندگی مطلوب را حق و تکلیفی بر عهده حکومت‌ها می‌دانند و انتظار دارند دولت با استخدام ابزار قهری و غیرقهری شهروندان را به اقداماتی که آن‌ها را متعالی تصور می‌کنند، اجبار نمایند (جوادی، ۱۳۸۴، ص ۹۷). بنابراین نگرش، خیر بر حق برتری دارد و انسان‌ها حق ندارند به خود آسیب اخلاقی برسانند و کمال و تعالی معنوی خویش را خدشه‌دار سازند. از این‌رو، به دولت اختیار تحدید آزادی افراد را از رهگذر جرم‌انگاری اعمال فضیلت سوز می‌دهد.

در حوزه خانواده احترام به یکدیگر از جمله مواردی است که منجر به کسب فضیلت و ترویج زندگی مطلوب می‌شود؛ چنان‌که وقتی زوجین با احترام متقابل وظایف زناشویی را انجام می‌دهند، مسیر زندگی را به سمت خوشبختی هدایت می‌کنند. این احترام مختص زوجین نیست؛ بلکه وجود آن در رابطه والدین و فرزندان نیز ضروری است. اهمیت احترام به والدین و کسب فضیلت از طریق آن به حدی است که خداوند متعال در آیه ۲۳ سوره مبارکه اسراء بدان تأکید کرده است. یکی دیگر از رفتارهای فضیلت سوز را می‌توان اجتناب از انجام اعمال نیک و کمک رسانی به دیگران دانست. امری که با عنوان قاعده احسان در متون فقهی نیز مورد تأکید قرار گرفته است (طفی، ۱۳۷۹، ص ۴۲). در رابطه بین اعضای خانواده نیز این امکان وجود دارد که یکی از اعضا به دلایلی از جمله بیماری به کمک سایر اعضای خانواده نیازمند باشد. در چنین مواردی، خودداری از کمک به عضو خانواده خویش، خود شرایط فضیلت سوزی را فراهم می‌آورد.

از دیدگاه کمال‌گرایان، امکان اجبار به چنین اعمالی برای دولت فراهم است. بر پایه این دیدگاه می‌توان از طریق جرم‌انگاری، اعضای خانواده را به احترام به یکدیگر مجبور کرد. همچنین می‌توان آن‌ها را هنگامی که از کمک به یکدیگر در زمان نیاز خودداری می‌نمایند، مجازات کرد. قانون‌گذاری که راساً امکان مداخله کیفری در حوزه خانواده را ندارد، می‌تواند از رهگذر کمال‌گرایی و جلوگیری از فضیلت سوزی به مداخله کیفری در حوزه خانواده بپردازد. بررسی جرایمی که بر پایه کمال‌گرایی در حیطه اعمال ممنوعه قرار گرفته‌اند، نشان می‌دهد که قانون‌گذار به مداخله حداقلی در حوزه خانواده اکتفا کرده است و اعمال فضیلت سوز حوزه خانواده را با حربه کیفر مواجه نساخته است. احتمالاً چنین امری بر این مبنا استوار است که احترام به یکدیگر با اجبار ممکن نیست و احتمال دارد زمینه‌های کسب فضیلت را از بین ببرد؛ زیرا اجبار، مهم‌ترین شرط رسیدن به کمال، یعنی قصد، را زایل می‌کند. البته قانون‌گذار در موارد خاص مانند زمانی که فرزند خانواده مبتلا به بیماری آمیزشی باشد و ولی یا سرپرست در فراهم کردن وسایل درمان وی مسامحه نماید (ماده ۶ قانون طرز جلوگیری از بیماری‌های آمیزشی و واگیردار مصوب ۱۳۲۰)، یا زمانی که زوج از پرداخت نفقه همسر و سایر افراد واجب‌النفقة خودداری کند (ماده ۵۳ قانون حمایت خانواده)، از رهگذر کمال‌گرایی اقدام به جرم‌انگاری کرده است.

یافته‌های پژوهش

خانواده به عنوان کوچک‌ترین و مهم‌ترین عنصر تشکیل‌دهنده جامعه، که نقش مهمی در سعادت فرد و اجتماع ایفا می‌کند، محیطی است که در آن امکان تجاوز به آزادی افراد و ارتکاب اعمال برهم‌زننده نظم عمومی وجود دارد. این نهاد اجتماعی مانند سایر بخش‌های جامعه پیوسته با تهدیدهایی مواجه بوده است. از این‌رو قرار گرفتن آن در سایه حمایت‌های شایسته و سنجیده قانونی، ضرورتی انکارناپذیر است. این موضوع، دولت را به عنوان تأمین‌کننده حقوق افراد به تکاپو واداشته، آن‌را در راستای کنترل چنین اقداماتی به اندیشیدن تدابیری جهت حمایت از خانواده و اعضایش وامی‌دارد. دولت‌ها برای حفظ نظم و حمایت از آزادی افراد از شیوه‌های متفاوتی بهره می‌برند که اعمال کیفر نیز به عنوان

آخرین حربه در زمره این شیوه‌ها قرار دارد. باید توجه داشت که حمایت از حوزه خانواده و ارزش‌های آن با عنایت به ماهیت ویژه‌ای که دارد، به هر شکلی ممکن نیست و نمی‌توان به بهانه حمایت از خانواده به هرگونه مداخله‌ای اقدام کرد؛ بلکه چون روابط خانواده و بنیان‌های آن بر پایه عاطفه و اعتماد استوار است و همچنین با توجه به خصوصی بودن بودن روابط و حریم آن، کیفر را در آخرین اقدام باید به کار گرفت. کیفر، ابزار مخوف و دوگانه‌ای است که از سوی دولت، حاکم بر جان و مال و آزادی افراد می‌گردد. لذا توسل به آن در حوزه‌های مختلف به‌ویژه خانواده، باید در موارد ضروری و استثنایی باشد؛ تجربه عملی تقنین و اجرا در دعاوی خانوادگی نیز مؤید این واقعیت است که حل معضلات خانوادگی بیش از هرچیز نیازمند بسترسازی فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی است، نه مجازات‌گرایی. به همین جهت استفاده از کیفر در حوزه خانواده را باید به موارد اضطراری و استثنایی که در آن برقراری نظم جامعه، حفظ حقوق اعضای خانواده، ضرورت نفی ستم، حفظ کرامت و شرافت انسان‌ها، جلوگیری از هرج و مرج و پاسداری از بنیان خانواده، مداخله کیفری در حوزه خانواده را ضرورت می‌بخشد، محدود کرد.

امکان مداخله کیفری در حقوق خانواده بر پایه برخی ضروریات وجود دارد؛ اما برای این‌که دولت بتواند در راستای صیانت از بنیان خانواده و دفاع از آزادی اعضای آن به مداخله کیفری اقدام کند، نیاز است تا عملی که می‌خواهد آن را از حیطه آزادی افراد خارج کند، از فیلتر مبانی جرم‌انگاری عبور دهد.

بررسی مبانی جرم‌انگاری ما را با این نتیجه رهنمون ساخته است که امکان مداخله کیفری در حوزه خانواده از رهگذر مبانی چهارگانه وجود دارد. اصل آسیب و پدرسالاری قانونی، که فردگرایان آزادی‌طلب حامی آن هستند، با محور قرار دادن بازدارندگی از ایراد آسیب به دیگران و خود، نقش فعالی را برای دولت در جهت حمایت از خانواده و اعضای آن قائل هستند. همچنین اخلاق‌گرایان و کمال‌گرایان نیز با گسترش اختیار دولت در تحدید رفتارهای خلاف اخلاق و فضیلت‌سوز افراد، موجب پرنگ‌تر شدن نقش مزبور شده‌اند. دغدغه حمایت از خانواده و اعضای آن از طرفی و راهگشایی مبانی جرم‌انگاری در جهت تحقق این دغدغه از طریق مداخله کیفری موجب شده است قانون‌گذار ایران نیز به تکاپو

افتاده و اقدام به جرم‌انگاری‌های متعددی در حوزه خانواده کند. جرم‌انگاری‌هایی که برای توجیه، اغلب اصول آسیب و اخلاق‌گرایی را جواز قرار داده‌اند و حتی با اتخاذ سیاست جرم‌انگاری حداکثری، کمال‌گرایی را از مبانی جرم‌انگاری وام گرفته‌اند، به اصل پدرسالاری قانونی توجهی نداشته‌اند. در نهایت ذکر این نکته لازم است که در مواردی همچون رابطه جنسی بدون رضایت همسر و ازدواج اجباری، جرم‌انگاری صورت نگرفته است. با توجه به ضرورت جرم‌انگاری چنین رفتارهایی و همچنین تجویز مبانی، تحدید چنین رفتارهایی با حربه کیفر به قانون‌گذار توصیه می‌شود.

منابع

- اسدی، لیلاسادات، حقوق کیفری خانواده(بودها و بایدها)(۱۳۹۲)، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول
- اسدی، لیلاسادات و عاطفه ذبیحی، «ورود حقوق کیفری به حوزه خانواده و کیفیت تأمین الزام‌آوری قواعد در این حوزه»(۱۳۹۲)، فصلنامه تعالی حقوق، تهران، داسرای عمومی و انقلاب تهران، سال چهارم، شماره ۳
- اینز، مارتین، درک کنترل اجتماعی(۱۳۹۶)، ترجمه نبی‌اله غلامی، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول
- آلن، مک رای و هوارد زهر، نشست‌های گروهی خانوادگی(۱۳۸۶)، ترجمه حسین غلامی، تهران، انتشارات مجد، چاپ اول
- برهانی، محسن، «گستره تنبیه بدنی اطفال به وسیله والدین از منظر قانون و فقه»(۱۳۹۱)، فصلنامه حقوق، تهران، دانشگاه تهران، دوره ۴۲، شماره ۳
- برهانی، محسن و بشری محمدی‌فرد، «کمال‌گرایی کیفری»(۱۳۹۵)، فصلنامه مطالعات حقوق کیفری و جرم‌شناسی، تهران، دانشگاه تهران دوره ۳، شماره ۲
- جوادی، محسن، «کمال‌گرایی یا تکلیف‌گرایی»(۱۳۸۴)، مجله بازتاب اندیشه، قم، مرکز پژوهش‌های اسلامی صدا و سیما، شماره ۶۷
- حاجی ده‌آبادی، احمد، «مقررات کیفری لایحه حمایت از خانواده در بوته نقد»(۱۳۸۹)، فصلنامه شورای فرهنگی اجتماعی زنان، تهران، شورای فرهنگی - اجتماعی زنان، سال دوازدهم، شماره ۴۸
- حبیب‌زاده، محمدجعفر و امیرحمزه زینالی، «درآمدی بر برخی محدودیت‌های عملی جرم‌انگاری»(۱۳۸۴)، مجله نامه مفید، قم، دانشگاه مفید قم، شماره ۱
- حسینی، سیدمحمد، سیاست جنایی(۱۳۸۳)، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول
- حیاتی، علی عباس، مقدمه علم حقوق(۱۳۸۹)، تهران، نشر میزان، چاپ هشتم

- رفیعی، محمدرضا، رویکرد نظام حقوق اساسی جمهوری اسلامی ایران به زندگی مطلوب (۱۳۹۰)، رساله دکتری حقوق عمومی، دانشگاه پردیس فارابی دانشگاه تهران
- عظیم‌زاده اردبیلی، فائزه و زهرا میرزازاده، «بررسی دلایل لزوم حمایت کیفری از حریم خصوصی خانواده» (۱۳۹۵)، *دوفصلنامه فقه و حقوق خانواده (ندای صادق)*، تهران، *دانشگاه امام صادق(ع)*، سال بیست و یکم، شماره ۶۴
- عمید، حسن، فرهنگ فارسی عمید (۱۳۸۸)، تهران، انتشارات فرهنگ‌نما، چاپ اول
- غلامی، حسین، *عدالت ترمیمی* (۱۳۹۳)، تهران، انتشارات سمت، چاپ پنجم
- قادری، حاتم، *تاریخ اندیشه‌های سیاسی قرن بیستم* (۱۳۸۵)، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول
- قماش، سعید، «کرامت انسانی مانع گسترش جرم‌انگاری» (۱۳۹۱)، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، تهران، *دانشگاه علامه طباطبائی*، سال اول، شماره ۱
- کلارکسون، سی‌ام‌وی، *تحلیل مبانی حقوق جزا* (۱۳۷۱)، ترجمه حسین میرمحمد صادقی، تهران، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، چاپ اول
- کی‌نیا، مهدی، *مبانی جرم‌شناسی* (۱۳۷۰)، جلد ۲، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ اول
- گودرزی، فرامرز و مهرزاد کیانی، *پزشکی قانونی* (۱۳۹۳)، تهران، انتشارات سمت، چاپ یازدهم
- لطفی، اسدالله، «قاعده احسان» (۱۳۷۹)، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، تهران، *دانشگاه تهران*، شماره ۵۰
- محمودی‌جانکی، فیروز، مبانی، اصول و شیوه‌های جرم‌انگاری (۱۳۸۳)، رساله دکتری، تهران، دانشگاه تهران
- محمودی‌جانکی، فیروز، حمایت کیفری از اخلاق علوم جنایی (۱۳۸۳)، تهران، انتشارات سمت، چاپ اول
- محمودی‌جانکی، فیروز و مهرانگیز روستایی، «توجیه مداخله کیفری، اصول و ضرورت‌ها» (۱۳۹۲)، *فصلنامه پژوهش حقوق کیفری*، تهران، *دانشگاه علامه طباطبائی*، سال دوم، شماره سوم

مقدسی، محمدباقر و زهرا عامری، «ازدواج اجباری؛ از ممنوعیت‌انگاری تا جرم‌انگاری» (۱۳۹۵)، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی،

شماره ۱۲

مهر، نسرین، «رویکرد جامعه‌شناختی - حقوقی به پدیده کودک‌آزاری» (۱۳۸۹)، فصلنامه رفاه اجتماعی، تهران، دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، سال نهم، شماره ۳۵

میرمحمد صادقی، حسین، جرایم علیه اشخاص (۱۳۹۳)، تهران، نشر میزان، چاپ هفدهم
نجفی ابرندآبادی، علی حسین و حمید هاشم بیکی، دانشنامه جرم‌شناسی (۱۳۹۰)، تهران، گنج دانش، چاپ اول

نوبهار، رحیم، حمایت حقوق کیفری از حوزه‌های عمومی و خصوصی (۱۳۸۷)، تهران، انتشارات جنگل، چاپ اول

نوبهار، رحیم، «اصل کاربرد کمینه حقوق کیفری» (۱۳۹۰)، مجله آموزه‌های حقوق کیفری، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، شماره ۱

نوبهار، رحیم و فاطمه صفاری، «رعایت مصالح بزه‌دیده در جرم‌انگاری» (۱۳۹۵)، مجله حقوقی دادگستری، تهران، قوه قضائیه، سال هشتم، شماره نود و سوم

ویلیامز، فرانکلین و مریلین مک شین، نظریه‌های جرم‌شناسی (۱۳۹۱)، ترجمه حمیدرضا ملک‌محمدی، تهران، انتشارات میزان، چاپ اول

هاشمی، سیدمحمد، حقوق بشر و آزادی‌های اساسی (۱۳۸۴)، تهران، نشر میزان، چاپ اول